

همایش بین المللی تحقیق و نوآوری در هنر و علوم انسانی

**International Conference on Innovation and Research In Arts and
Humainties**

بررسی چهره کلیدی رستم در ادبیات ایران

1- دکتر منیره خلیلی محله

khalilimm@yahoo.com

2- دکتر معصومه کلانی

Ahmadihassan80@yahoo.com

3- دکتر زهره سرمد

Zohreh_sarmad1@yahoo.com

1- مربی ، عضو هیات علمی واحد شبستر؛ عضو باشگاه پژوهشگران جوان و نخبگان

واحد شبستر ، دانشگاه آزاد اسلامی ، شبستر ، ایران .

khalilimm@yahoo.com

2- مدرس دانشگاه فرهنگیان بوشهر

Ahmadihassan80@yahoo.com

3- استادیار، عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهر ری (یادگار امام)؛
عضو باشگاه پژوهشگران جوان و نخبگان واحد لنگرود، دانشگاه آزاد اسلامی ، لنگرود ،
ایران.

Zohreh_sarmad1@yahoo.com

چکیده

بخش حماسی شاهنامه توصیف پهلوانی های رستم ، تدبیرهای درست او و حمایت از پادشاهان ایرانی است. این پهلوان عمری طولانی دارد از عهد منوچر تا زمان بهمن زیسته است. نام رستم در اوستا نیامده است ولی در آثار پهلوی به ندرت به شکل «روت ستخمک» یا «رتستخم» دیده می شود. نام روت ستخم در فقره ی 41 از رساله ی «درخت آسوریک» آمده و درخت آسوریک منظومه ای است متعلق به عهد اشکانی و از این طریق می توان گفت که داستان رستم از روزگاران کهن به یادگار مانده است. محققان شخصیت رستم را باز نمود شخصیت هایی چون «ایندره»، «گرشاسب» و «سورنا» می دانند. و دین او را دین ایران باستان، زرتشتی و یا حتی معتقد به آیین زروانی و مهری معرفی کرده اند.

واژگان کلیدی: رستم، پهلوان، شاهنامه، حماسه، ایران

The Mark / The study of the key role of Rostam in Iran's literature

D. monireh khalili mahalleh

D. masomeh kalani

D. zohreh sarmad

Lecturer of Persian language and literature, iau shabastar Branch

Young Researchers and Elite Club , Sabestar Branch, Islamic Azad university, Sabestar , Iran

kalilimm@yahoo.com

Assistant Professor of Persian language and literature iau shahr rey Branch.

Young Researchers and Elite Club ,Langaroud Branch, Islamic Azad university, Langaroud,Iran

Zohreh_sarmad1@yahoo.com

Instructor of boushehr farhangiyan university,

Ahmadihassan80@yahoo.com

Abstract

The epic part of Epopee is a description of Rostam's heroisms, his appropriate thoughts and supporting Iranian kings. This hero had a long lifetime and has lived from Manouchehr period to Bahman's era. The name of Rostam has not appeared in Avesta but in Pahlavi works it can be seen as "Routstakhmak" or "Rotstakhm". The name of Routstakhm has come in part 41 of booklet "Asouric tree". Asouric tree is an epopee belonged to Ashkani era. Hence it can be said that the story of Rostam is an old one.

Scholars know Rostam's personality the reflection of the personalities such as Indreh, Garshasb, and Sourna. They introduce his religion as the old Iran's religion, Zartoshti, and even Zarvani and Mehri.

Key words: Rostam, Hero, epeopee, Epic, Iran

مقدمه

اساطیر کهن در نزد بشر از دیرباز با آرایش حماسی همراه بوده است و خدایان همواره با دلاوری‌هایی مطرح بوده‌اند. این اساطیر پس از گذشت اعصار و در زمانی که دغدغه‌های فکری بشر اندک اندک رو به فزونی نهاد و پیوستگی با طبیعت و آرامش فکری برخاسته از آن از میان رفت و تفکر تعقل جای وهم و خیال را گرفت؛ در یک روند تدریجی تبدیل به حماسه‌هایی شدند که هنوز می‌توان بن مایه‌ی اسطوره‌ای آنان را گاه صریح و گاه در هاله‌ای مطلق از حماسه یافت.

حماسه‌ها شرح دلاوری‌ها، پهلوانی‌ها، بزرگی‌ها و مردانگی‌های افراد برجسته ملتی است که در راه استقلال کشور یا تکوین حکومت و حفظ آیین خود کوشیده‌اند» (رزمجو، 1381، ج 1: 23).

اهداف، پیشینه و ضرورت تحقیق

رستم در شاهنامه برترین پهلوان ایران معرفی شده است که طی عمر دراز خود از ایران با جان و دل محافظت می‌کند غمخوار پادشاهان است و حامی ایرانیان. در رزم و بزم یگانه روزگار است. خداپرست و پیرو آیین زرتشت است وی در مصائب از یزدان یاری می‌گیرد. برای نجات شاهان خود را به خطر می‌اندازد. هفت خوان رستم برای نجات «کلاوس شاه» نمونه بارز این ادعاست.

در روزگار معاصر اندیشمندان در مورد شخصیت رستم، دین وی و موسم حیات او دیدگاه‌های گوناگونی دارند دکتر ذبیح الله صفا در اثر ارزشمند «حماسه سرایی در ایران» و دکتر حمیدیان در اثر گرانقدر «درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی» به تبیین این دیدگاه‌ها پرداخته‌اند.

هدف از ارائه این مقاله تحلیل شخصیت رستم در شاهنامه و معرفی آراء اندیشمندان ایرانی و خارجی در مورد این پهلوان برجسته می‌باشد. بی‌شک بررسی شخصیت ابر مرد حماسی سرزمین مان برای مطالعه علاقه‌مندان امری ضروری به نظر می‌رسد.

معرفی رستم

«رستم مرکب است از دو جزء رَئُوذَ و تَهم. که «رَئُوذَ» به معنی بالش و نمو است و از همین کلمه است واژه «روی» به معنی چهره و صورت و نیز «رستن» به معنی روییدن. و «تَهم» به معنی قوی و دلیر و بزرگ پیکر. بنابراین رستم همان معنی «تَهمتن» را دارد یعنی کشیده بالا و بزرگ تن و قوی پیکر». (اوشیدری، 1371: 295)

وی نیرویی فوق بشری دارد. اسب او رخس نیز موجودی برتر است. و در همه جا در جنگ، و شادخواری و بزم، پهلوان را همراهی می‌کند. بخش حماسی شاهنامه توصیف پهلوانی‌های رستم و تدبیرهای درست او و مبارزه برای حمایت از پادشاهان ایرانی است. از او به عنوان انسان کامل و عارف حقیقی یاد کرده‌اند. در شعر فارسی نیز رستم نمونه مردانگی، بلندنظری، نیرومندی و درست اندیشی است. (باتلخیص، متحدین، 1381: 412)

بزرگترین و نام آورترین پهلوانان ایران در حماسه های ملی ما از سیستان برخاسته اند. این پهلوانان از خاندان بزرگی بودند که نژادشان به جمشید می پیوست. جمشید هنگام فرار از ضحاک با دختر کورنک شاه زابلستان تزویج کرد و از او پسری بنام تور پدید آمد. از تور شیدسب و از شیدسب طُورُگ و از طُورُگ شم و از شم اثرط و از اثرط گرشاسپ و از گرشاسپ نریمان و از نریمان سام معروف به سام یک زخم و از سام زال و از زال رستم ... زال از جانب پدر پادشاهی سیستان یافت و از آغاز کار شیفته رودابه دختر مهرباب کابلی شد، اما سام بوصلت او که از نسل ضحاک بودن در نمداد تا سرانجام موبدان او و منوچهر با زال همداستان شدند و او رودابه را بزنی گرفت و از آندو رستم پدید آمد. زادن رستم با رنج و سختی بسیار صورت گرفت چنانکه پهلوی رودابه را به اشارت سیمرغ بدریدند و رستم برومندرا از شکم مادر بیرون کشیدند. دو دست رستم هنگام زادن پر از خون و «بیکروزه گفتمی که یکساله بود». چون رودابه بهبود یافت رستم را نزد او بردند و از شادی گفت: «برستم» یعنی آسوده شدم و از این روی آن کودک را «رستم» نامیدند:

بخندید از آن بچه سروسهی
 بدید اندرو فرشاهنشاهی
 بگفتا برستم، غم آمد بسر
 نهادند رستمش نام پسر.

فردوسی

از رستم فرامرز و سهراب و جهانگیر و گشب بانو و زربانو پدید آمدند. سهراب بدست پدر کشته شد اما از او فرزندی برزو نام و از برزو پسری بنام شهریار ماند. اما جهانگیر مانند سهراب جنگی با ایرانیان و برادر خود فرامرز و پدر خویش رستم کرد منتهی شناخته شد و از مرگ رستم «دهخدا، ذیل رستم)

«درشاهنامه ، رستم دارای عمری طولانی است از عهد منوچهر تا زمان بهمن پسر اسفندیار زیسته است. وی از دوره «گرشاسب» وارد عرصه کارزار شده و تا پایان عمر، حتی هنگام مرگ که قاتل خود را که برادرش بوده می کشد. پهلوانی دلاور و شکست ناپذیر بوده است. وی تنها در جنگ با پسر خود سهراب احساس شکست می کند آن هم با حيله ای که به کار می برد بر او فائق آمده و او را می کشد و این دردناک ترین واقعه زندگی او بوده است. عمر او را که هم زمان با چندتن از پادشاهان پیشدادی و کیانی بوده، ششصدسال می نویسند» (عفی، 1374: 530).

درشاهنامه قهرمان ملی با صفات زیر توصیف شده است :

- 1- نژاده و والاگهر و از دودمان اصیل است.
- 2- درپناه مربی شایسته پرورش یافته است و از آموزش های اخلاقی بهرمنند گردیده است.
- 3- آراسته به جوانمردی و صفات والای انسانی است و گفتار و کردارش سنجیده و شایسته است.
- 4- برای رسیدن به پیروزی از یزدان یاری می گیرد پس دین دار و خداشناس است.
- 5- در حمایت از مصالح کشور و ملت، جانباز و فداکار است.
- 6- در رویدادهای هراس انگیز و مصائب، مردانه با مشکلات مواجه می شود.
- 7- هرگز زبون و خوار نیست و برای دفاع از آبرو و شرف خود، مرگ را به جان می پذیرد
- 8- بردبار و خویشتن داراست.
- 9- راستگو و با صراحت است هرگز ریاکار نیست و در پس ابهام سخن نمی گوید.

10- شجاع و دلیر است و از خطر نمی هراسد.

11- حق شناس است و نیکی را از یاد نمی برد.

12- برای کشور با تمام وجود پیروزی و افتخار به بار می آورد.

در میان قهرمانان ملی، رستم از همه بزرگتر و گزیده تر است. وی قهرمانی جوانمرد، شکست ناپذیر، میهن پرست و رهایی بخشنده کشور از دست دشمنان است. فردوسی او را آئینه تمام نمای اصالت نژادی و بلند نامی و مایه فخر ایرانیان می داند. (ر.ک. ادیب برومند، 1379: 39)

رستم در ماجراهایی که برایش پیش می آید دو یاور وفادار دارد. یکی سیمرغ که از غیب به او مدد می رساند و دیگر اسب پهلوان که همان رخس است. (ر.ک. فرهنگ نامه نام آوران، 1390: 155).

« اکنون باید دید داستان رستم از چه عهد پیدا شده و متعلق بچه دوره ای است. نام این پهلوان اصلاً در اوستا نیامده است و برعکس در آثار پهلوی بندرت بشکل روت ستخمک یا رتستخم دیده می شود نام رستم از اسامی سکایی نبوده و چنانکه مارکورات و نلدکه نیز پنداشته و در این تصور مصیب اند، ایرانی باشد در این صورت باید متعلق بعهد پیش از مهاجرت سکاها بسرمین سیستان و توطن در آن سامان تصور شود و اگر این فرض نیز مقبول نیفتد لابد باید به این اصل توجه داشت که داستان این پهلوان بسیار قدیم و متعلق بعهد پیش از اسلام است. توضیح آنکه اگرچه داستان رستم اصلاً و واقعاً از داستانهای پهلوانی ایرانیان مشرق بود، اما با این حال در صدر اسلام در مغرب ایران نیز شهرتی داشت و نضربن الحارث از رجال صدر اسلام داستان جنگ این پهلوان را با اسفندیار در سرزمین فرات آموخت و چون بمکه بازگشت آنرا برای هموطنان خود روایت کرد. پیداست که نفوذ داستانی شرقی از مشرق ایران بمغرب و عام شدنش چنانکه بیگانه یی آنرا از عامه مردم بشنود و فراگیرد محتاج بمدت بسیار است و چنین میرساند که داستان مذکور مدتها پیش از اوایل قرن هفتم میلادی وجود داشت. عمومیت داستان رستم در قرن هفتم میلادی و آغاز عهد اسلامی میان اهالی بین النهرین چندان بود که چند تن از ساکنان آن دیار در اوایل همین قرن رستم نام داشته اند.

در فصل 31 از نسخه هندی بندهشن فقرات 36-41 مطلب تازه یی در باب خاندان رستم می یابیم که دلیل است بر قدمت داستان این خاندان خاصه زال و رستم و آن چنین است:

سام شش جفت فرزند داشت که از هر جفتی یکی پسر و دیگری دختر و دو را یک نام بود. نام این شش توأمان چنین بود : دمنگ (یا: یمنگ) ، خسرو، مارگندک، آپرنگ ، سپرنگ، دستان.

هریک از شش پسر سام سلطنت یکی از ولایات او را داشته اند و مرکز آن ولایات در مشرق ایران واقع بود و ری و پتسخوارگر (طبرستان) نیز جزء آن شمرده میشده است. دستان بر ولایت سگان سی (سیستان) حکومت میکرد و روت ستخم و اوزوارگ (زواره) از پسران او بودند.

با توجه باین دلایل فقط ثابت می شود که داستان رستم متعلق بعهد ساسانی و پیش از قرن ششم است اما با دلیل متقن تری می توان دریافت که این داستان از عهد ساسانی نیز قدیم تر است. توضیح آنکه نام روت ستخم در فقره 41 از رساله «درخت آسوریک» آمده. درخت آسوریک چنانکه دانشمند مشهور فرانسوی بنونیست ثابت کرده اصلاً مانند ایاتکار زیربان منظومه یی بود متعلق بعهد اشکانی و از این طریق می توان گفت که داستان مذکور از روزگاران کهن بیادگار مانده است و نگارنده چنین می پندارد که رستم نیز مانند چند تن از پهلوانان دیگر شاهنامه (گودرز - گیو - بیژن و میلاد ...) از امرا و رجال و سرداران ایران در عهد

اشکانی بود که در سیستان قدرتی داشت و بر اثر کارهای بزرگ خود در داستانهای ملی ایرانیان مشرق راه جست و در صورت صحت این فرض رستم اصلاً وجودی تاریخی بود ولی وقتی در داستانهای ملی راه یافت بوجدی داستانی مبدل گشت.» (صفا، 1378: 545)

رستم در روایات اساطیری ایران به گونه‌ی نیمه ایزدمعرفی شده است چرا که با وجود داشتن ظاهر انسانی که بخشی از جنبه‌ی طبیعی او را بیان می‌کند به انجام خوارق عادات مبادرت می‌ورزد اما فردوسی به دلیل موحد بودن به یزدان پرستی او اشاره می‌کند و همواره ایرانیان را در جنگ و کارزار به توکل و پناه بردن به خداوند موصوف می‌دارد برخلاف تورانیان که به توکل آنان به خداوند در انجام امور اشاره‌ای نداشته است:

تهمتن چنین گفت با بخردان	هشویار و بی‌دار دل موبدان
کسی را که یزدان کند نیک بخت	سزوار باشد ورا تاج و تخت
جهانگیر و پیروز باشد به جنگ	نباید که بیند ز خود زور چنگ
زیزدان بود زور ما خودکبیم	بدین تیره خاک اندرون برچیم
بباید کشیدن گمان از بدی	راه ایزدی باید و بخردی
بدوگفت رستم ز یزدان سپاس	که بودم همه ساله یزدان شناس.»

(زمردی، 1385: 266)

«نخستین عمل مهم رستم که در متون پهلوی بدان باز میخوریم نجات دادن کاوس از بند هاموران و بیرون راندن افراسیاب است از ایران که در غیبت کاوس براین دیار تاخته و آنرا مسخر ساخته بود. روایات دیگری از قبیل پروردن سیاوش - گذشتن از هفتخان - فتح دژسپندکوه - خونخواهی از سیاوش و تاختن بتوران - جنگ باسهراب - جنگ بابرزو - جنگ با جهانگیر پسر خود و امثال این امور همه داستان‌هاییست که بتدریج درباره‌ی رستم بوجود گرایید.» (صفا، 1378: 549-545).

نخستین مسئولیت مهم رستم در شاهنامه آوردن کیقباد از البرز کوه است. وقتی به آشیانه‌ی کیقباد می‌رسد و یکی از همزمان قباد وی را به باده نوشی می‌خواند پاسخ می‌دهد:

سرتخت ایران ابی شهریار
مراباده خوردن نیاید به کار (58 ب 143)

اولین نبرد رستم زمانی است که کیقباد به تخت می‌نشیند و تورانیان به ایران حمله می‌کنند «قلون» بر رستم می‌تازد و رستم با زبردستی تمام نیزه‌ی او را که قلون به رستم حواله کرده در هوا می‌گیرد و با آن قلون را از زمین برمی‌کند و بن نیزه را بر زمین می‌کوبد. پیکر پهلوان دشمن «چون مرغ بابزن» بین زمین و هوا معلق می‌ماند و سپاه توران با دیدن این منظره پا به فرار می‌گذارند. و در دوره‌های بعد به همین شیوه رستم، برترین پهلوان توران یعنی «پیلسم» برادر «پیران ویسه» را با نیزه از اسب برمی‌دارد و او را به میانه قلب سیاه خصم پرتاب می‌کند. (ر.ک. حمیدیان، 1372: 232)

یکی نیزه زد بر کمر گاه اوی	برگرفتش بکردار گوی
همی تاخت تا قلب توران سپاه	بینداختش خوار در قلبگاه

(فردوسی، 1377، ج 3: 407)

دین رستم

آراء مختلف در طول زمان در مورد دین رستم چنین است:

1- دقیقی در هزاربیت خود از دین زرتشتی رستم سخن می گوید و معتقد است رستم در سفردوساله گشتاسب به سیستان دین زرتشتی را از او پذیرفته است.

2- فردوسی می گوید رستم در دعا برای کیخسرو از امشاسپندان (فرشتگان هفتگانه دین زرتشتی) یاد می کند.

چو بهمن نگهبان فـرّخ کلاه	چو هر مزد بادت بدین پایگاه
نگهبان تو باهش و رای پـیر	همه ساله اردیبهشت هژیـر
به نام بزرگی و فرّ و هـنر	چوشهریورت باد پیروز گـر
خردجان روش روان تو بـاد	سفنارمذ پاسبان تو بـاد
ز مرداد باش از برو بوم شـاد	چو خردادت از یاوران بر دهاد
در هر بدی بر تو بسته بـواد	دی و او رمزدت خجسته بـواد
توشادان وتاج تو گیتی فـروز	دیت آذر افروز و فرخنده روز

(ج 53/5-54 ب 767-772)

3- به عقیده دکتر معین، رستم در هنگام رویارویی با اسفندیار «به دین کهن باقی بود». یعنی به دین آریایی باستان قبل از زرتشت عقیده داشت.

ایشان می نویسد: «بدیهی است که پرستش خدای یگانه در میان ایرانیان پیش از ظهور زرتشت معمول نبود... به هیچ وجه آریاییان باستان به وحدت معتقد نبودند، بلکه مشرک بوده و به تعدد الهه اعتقاد داشتند... ایرانیان پیش از بعثت زرتشت به خدای مستقل یگانه ای معتقد نبودند، و این که فردوسی در شاهنامه همه آنان را یزدان پرست می خواند و پیرو خدای متعال و خداوند ماه و خورشید و ستارگان می داند، ناگزیر در مأخذ او که شاهنامه منثور ابو منصور عبدالرزاق است. همین انتساب به عمل آمده بود و چون مواد آن نیز از خداینامک عصر ساسانیان فراهم شده بود. پیداست که مؤلفان زرتشتی خداینامک تحت تأثیر کامل مزدیسنا و نظر به تعصب ملی ایرانیان و افتخار به این که ایرانیان همواره خداپرست و موحد بودند واقع شده کلیه پادشاهان را یزدان پرست معرفی کرده اند.

4- ادیان دیگری از قبیل دین زروانی و مهری نیز برای رستم قائل شده اند

5- بعضی از محققان او را نه بی دین یا غیرزرتشتی بلکه بددین و کسی می دانند که رفتار او با پسند موبدان زردشتی منطبق نبوده است. شپیگل، مارکوارت و نولدکه بر این عقیده اند.

بررسی شخصیت رستم

1- تطبیق رستم با ایندیره Indra اساطیری

ایندیره مطابق اساطیر اوستایی ایزدی است، که لقب ورثرغنه به معنی کشنده و ورثه اژدها را دارد ولی در اساطیر هندی به صورت دیوی درمی آید او همان بهرام ورثرغنه (اژدها افکن) است. از سویی زدان رستم و ایندیره شبیه یکدیگر یعنی از پهلوی مادر است. و از سویی دیگر ایزد بهرام گاهی به پیکر مرغ وارغن (شبیه و معادل اوستایی سیمرغ شاهنامه) در می آید که این پیوند را به

صورت نزدیکی و هم سخنی رستم با سیمرغ و نیز این که اساساً خود رستم زاده تدبیر و راهنمایی سیمرغ است، می بینیم. بهرام ورثه را ایرانیان عصر سلوکی و اشکانی با ویژگی های هراکلس، پهلوان اساطیری یونانی، پرداخته اند.

2- مارکورات معتقد است که افسانه های رستم شکل دوباره ای از افسانه های گرشاسب است. با تأییراتی از دودمان پارتی گوند و فارس (= گوندوفار= ویندافارنه) شاه سکاها از دودمان پارتی و معاصر گودرز دوم است که در سده یکم میلادی در مشرق ایران و هند حکومت می کرد.

3- نظر ا. د. ه. بیوار این است که رستم باز نمود سورها سردار معروف ارد اشکانی است و می گوید: «پایگاه سورها در روایت تاریخی به گونه ای شگفت آور قرینه پایگاه رستم در حماسه است» سپس به مقایسه رستم با سورها می پردازد و از بلند بالایی و نیروی جسمانی سورها و هوش و خردمندی او، دلاوری و پیشگامی اش در نبردها به نحوی که وقتی شهر بزرگ سلوکیه را گرفت نخستین کسی بود که بر دیوار شهر برآمد و دشمن را فرو افکند. او تاج بخش شاهان بود و دویست ارا به حرم او را می کشید. سورها بسیار شبیه رستم است. و هنگامی که ارد را از تخت به زیر کشیدند سورها شاهی را به او بازگرداند. این سنجش زمانی جالب خواهد بود که بدانیم مطابق قول طبری خاندان سورها در سیستان حکومت داشته اند.

به عقیده دکتر حمیدیان اگر قرار باشد تیپ رستم را متأثر از اشخاص تاریخی بدانیم امکان تأییرگیری از چهره سورها بیش از همه است. (حمیدیان، 1372: 250)

« رستم پیل تن پهلوانی است که قوه و قدرت او بیش از نیروی آدمیان است. شاید این نیرو و توانایی او از آن جهت است که از طرف مادری با شاه اهریمنان ضحاک منسوب بوده و در نتیجه کمی قوه شیطانی دارد، ولوانکه رستم هواخواه نیکویی ها بوده و دیو سفید را در غارش و بسیاری دیگر از اهریمنان را در جنگ مغلوب کرده است، بلاخص برای رستم ماجرای او با دیوآکوان مشخص است. چون افسانه رستم ضمیمه مجموعه افسانه هایی که به منزله تاریخ تصور رفته، گردیده است و رستم مانند یک نفر پهلوان جلوه گر شده و بر دیگران فقط همان مزیتی را دارد که تقریباً آخیلس بر هموردان خود دارد، پس می توانیم بگوییم که رستم شاهنامه شخصی است که از روی رستم قدیم تقلید شده است. شاید نیز طول عمر رستم و زال و حتی افراسیاب دشمن رستم فقط از لحاظ دخالت آنهاست در جنگ های شاهانی که دوره شاهی شان بسیار از هم دور است. بنابر قراین، این افسانه ها متعلق به ایرانیان بومی زرنگ و رخش است و سکاها در موقع هجوم به سرزمینی که تا به حال به اسم آنها (سکستان، سگستان، سیستان) نامیده می شود از وطن شمالی خود همراه نیاورده اند شکل اصلی اسم رستم، روتستهتم است که فقط ایرانی می تواند باشد» (نولد که، 1379: 44-45).

از افتخارات رستم یکی این است که پرونده پاک ترین شاهزده ایران سیاوش است. از کودکی چون پدری به او مهر می ورزد و با خود به سیستان می برد و رموز شاهی و پهلوانی را به وی می آموزد و پس از بزرگسالی به نزد پدر می فرستد و هنگامی که خبر شهادت سیاوش را می شنود به کین خواهی او برمی خیزد و ابتدا به قصر کاووس می رود و با سخنانی تند بر او می تازد در مقابل شاه فقط شرمسار است و خاموش می ماند رستم سودابه را با خنجر به دو نیم می کند. ولی کاووس دم بر نمی آورد.

تہمتن برفت از برتخت اوی	سوی خان سودابه بنهاد روی
ز پرده به کیسوش بیرون کشید	زتخت بزرگیش درخون کشید
به خنجر به دو نیم کردش به راه	نجنبید بر جای کاووس شاه

سپس به توران لشکر می کشد و پایتخت توران را به تصرف در می آورد و خود بر تخت می نشیند
(ر.ک. سرامی ، 1368: 787)

رستم اعتماد به نفسی عجیب دارد. و در مقابله با بعضی خطرات خونسرد است. زمانی که افراسیاب با سپاهی گران به رستم حمله می کند و «گرازه» با شتاب در نخچیرگاه به نزد رستم می شتابد تا خبر حمله را به او بدهد. ولی رستم با آرامش کامل و به عادت مستان بیشی جوی دست بردار نیست: این جام به یاد کاوس، این یکی به سلامتی طوس و بعد جام به هم تعارف کردن رستم و زواره همه بیانگر همان ویژگی رستم است.

رستم امین ترین پهلوان ایران است. شاهزادگانی چون سیاوش و بهمن برای تربیت با آسودگی خیال به رستم سپرده می شوند، همچنین کیخسرو که سوگندی صعب برای ستاندن کین پدر و کشور از افراسیاب خورده است سوگند نامه اش را به امانت نزد رستم می نهد تا تهمتن گواه عادل کردار کیخسرو باشد. (ر.ک. حمیدیان ، 1372 : 232)

به مشکاب بر دفتر خسروی

یکی خط بنوشت بر پهلوی

بزرگان لشکر همه همچنین

گوا بود دستان و رستم برین

چنان خط و سوگند و آن رسم و داد

به زنهار بر دست رستم نهاد

(فردوسی، 1377، ج4: 458)

هفت خوان رستم

محتوای هفت خوان ها دشوار گزینی های پیاپی قهرمان است و در نهایت کامیاب شدن و رهایی از همه تنگناهایی است که در آن بوده است. گذشتن از هفت خوان ها با منطق و هنجارهای عادی بشری سازگار نیست. براساس عقل انسان در هنگام واقع شدن بر دو راهی، مسیر بی خطر را انتخاب می کند ولی قهرمان هفت خوان بی هیچ شکی راه پر خطر را بر می گزیند. بنابراین در هفت خوان ها از تنوع قهرمانان خبری نیست ، قهرمان هفت خوان یگانه است. اگر پای قهرمانان دیگری به میان آید، آنان محکوم به شکست هستند.

گذشته از رستم واسفندیار که پهلوانان هفت خوان آفرین هستند. در شاهنامه دو پادشاه یعنی «گشتاسب و اسکندر» گونه ای رنگ باخته از هفت خوان دارند و نیز داستان «کسری» و «بوذرجمهر» نیز دگرذیسی نوینی از هفت خوان می باشد به سخنی دیگر داستان آنها حلقه مفقود شده میان هفت خوان های حماسی و عرفانی است.

زمانی که کاووس به مازندران می رود و در آن دیار به دام می افتد، نامه ای به زال می نویسد و او را به یاری می خواند. زال از رستم می خواهد از راه هفت خوان به مازندران رود و شاه ایران را رهایی بخشد. وی به رستم سفارش می کند که راه دشوار اما کوتاه هفت خوان را که در مدت دو هفته در نوشتنی است، بپیماد.

درنخستین خوان، رخس هنگامی که رستم در کنار نیستان به خواب رفته، با شیری پیکار می کند و او را می کشد. در خوان دوم رستم بر اثر گرما و تشنگی از پادر می آید با دعا به پیشگاه خداوند یاری می خواهد ناگهان میشی پدیدار می گردد و رستم را به چشمه ای رهنمون می شود. رستم به همراه رخس آب می نوشد و رستم رخس را شستشو می دهد و پس از خوردن گوری بریان به خواب می رود.

در خوان سوم اژدهایی پدیدار می شود و رخس رستم را از خواب بیدار می کند اما جانور ناگهان ناپدید می شود. و در نهایت در سومین مرتبه رستم اژدها را می بیند و با کمک رخس او را از پا در می آورد.

در خوان چهارم رستم به بزم آراسته زن جادوگر در کنار چشمه ای می رسد و طنبور جادوگر را به دست گرفته ، سرود خوانی می کند، ناگهان زنی زیبا ظاهر می شود ورستم از زیبایی او تحت تأثیر قرار می گیرد و به درگاه خدا نیایش می کند و با آوردن نام خدا چهره زن جادوگر سیاه می گردد و رستم به وجود پلید او پی می برد. با کمند او را گرفتار می کند و زن جادوگر را که به شکل پیرزنی زشت درآمده، باخنجر به دونیم می کند.

در خوان پنجم رستم به سرزمین تاریکی می رسد و افسار به گردن رخس می افکند و در نهایت بامیانجیگری این یار همیشگی اش به کشتزاری خرم و سرسبزی می رسد و رخس را یله می کند و خود به خواب می رود که ناگهان با ضربه ای که دشتبان به پای او می زند، از خواب با حالت خشم برمی خیزد و گوشه های دشتبان را می برد و او با گوشه های بریده در دست به نزد «اولاد» پهلوان آن سرزمین می رود. در نبردی که بین رستم و «اولاد» در می گیرد، رستم، پهلوان مازندرانی را به بند می کشد و از او می خواهد وی را به نزد کاووس رهنمون شود.

در خوان ششم رستم به چاهساری می رسد که هزار و دویست دیو نگهبان آن است. نخست سالار دیوان، «ارژنگ دیو» را می کشد و سپس با سایر دیوان می جنگد و همه را به هلاکت می رساند. آن گاه با راهنمایی «اولاد» به حبسگاه کاووس می رسد شاه از رستم می خواهد بدون اطلاع دیوان و جادوان با رخس از هفت کوه بگذرد و در غار «دیوسفید» با او به مبارزه برخیزد و لختی از خون او را با خود بیاورد چرا که پزشکان سه قطره از خون «دیوسفید» را برای بینایی چشمان شاه ضروری دانسته اند. در هفتمین و آخرین خوان رستم به غار دیوسفید می رسد واز اولاد می خواهد آنچه را که در پیکار با دیو سفید سودمند می داند باوی در میان بگذارد. و «اولاد» توصیه می کند در وقت گرم شدن هوا و بالا آمدن آفتاب به نبرد «دیوسفید» برود چرا که در آن زمان دیو خواب آلود خواهد بود.

رستم به هنگام گرم شدن هوا به غار می شتابد و پس از کشتن جادوان نگهبان با دیوسفید به نبردی سهمگین دست می یازد و او را از پا در می آورد و جگرش را برای درمان بینایی چشمان کاووس بیرون می کند و سرانجام داستان هفت خوان رستم با بینا شدن کاووس به میانجی خون دیوسفید پایان می گیرد. و کاووس شاه را در مازندران بر تخت عاج می نشاند و تاج شاهی بر سرش می گذارند. (ر. ک. سرامی ، 1368 : 994)

مرگ رستم

«رستم، قاتل اسفندیار، بنا بحساب ستاره شناسان بایستی پس از مرگ اسفندیار بمیرد. رستم برادری دارد بنام شغاد که باطالع نامیمونی دنیا آمده و دختر شاه کابل را بزنی میگیرد. داماد و پدر زن که از پرداختن باژ برستم ناتوان شده اند دسیسه زیر را بکار میبرند: در مجلس جشنی شاه کابل بداماد خود ناسزا خواهد گفت و داماد از رستم یاری خواهد خواست. در این هنگام شاه رستم را برزمین شکارگاهی که پر از خنجر است خواهد کشانید تا او را بدام اندازد. نقشه موبمو اجرا میشود : هنگامیکه رستم نزدیک میشود، شاه کابل از او پوزش میخواهد و رستم که همواره شریف و جوانمرد است پوزش او را می پذیرد. اندکی بعد بشکار می روند و رستم به گودالی میافتد وشمشیرها از هر سو بدن او فرو میروند و او را بمرگ نزدیک میکند. با این همه رستم از آنجا رهائی می یابد و چون چشمش به چشم کینه توز برادر میافتد، حدس میزند که خیانتی در کار است. آخرین نیرو را گرد آورده و تیری بسوی شغاد

میافکند. تیر از درخت میگذرد و شغاد را که به پشت آن پناهنده شده بود بخاک هلاک میاندازد. آنگاه خدا را سپاس میگوید از اینکه توانسته است انتقام بگیرد و سپس جان بجان آفرین تسلیم میکند. فرزند رستم این انتقام را بحد کمال میرساند : در سرسپاهی بشاه کابل میتازد و او را از تخت بزیر میاندازد و زنده زنده پوستش را میکند و در همان دامی میافکند که برای رستم آماده شده بود. اما رودابه، مادر رستم، از شدت اندوه مدتی دیوانه میشود» (ماسه، 1350: 152-153)

نتیجه گیری

رستم نیروی مافوق بشر دارد . اسب او نیز موجودی برتر است و در همه ی جنگ ها ، شاد خواری ها و بزم ، پهلوان را همراهی می کند . بخش حماسی شاهنامه ، توصیف پهلوانی های رستم و تدبیر های درست او و حمایت از پادشاهان ایرانی است . رستم از نژاد جمشید است ولی نام او در اوستا نیامده است . به ندرت در آثار پهلوی از این پهلوان یاد شده است . نام رستم به صورت « روت ستخم » در فقره 41 منظومه ی

« در خت آسوریک » ذکر شده ، این اثر متعلق به عهد اشکانی است پس پیشینه ی رستم به دوران کهن باز می گردد رستم کارهای شگفت آوری چون هفت خوان ، فتح دژسپند کوه ، خونخواهی سیاوش ، جنگ با سهراب ، جنگ با برزو و جهانگیر را انجام داده است فردوسی در شاهنامه هر آن چه را که برای یک پهلوان حماسی بایسته است در وجود رستم جمه بسته است . به عنوان مثال اگر سخن از عطوفت باشد ، رستم ، سیاوش را همچون پدری مهربان می پرورد و اگر سخن از احقاق حق باشد ، به خونخواهی سیاوش بر می خیزد. این پهلوان برای حفظ حیثیت ایران به جنگ با سهراب می رود و به فرزند کشی متهم می شود. در یک کلام او جوانمردی است آراسته به صفات والای انسانی و گفتار و کردارش سنجیده است . و برای رسیدن به اهداف خود از یزدان یاری می گیرد .

فهرست منابع

- 1- ادیب برومند ، عبدالعلی (1379) ، به پیشگاه فردوسی ، تهران : انتشارات شبانویز .
- 2- اوشیدری ، جهانگیر (1371) ، دانشنامه مزدیسنا ، تهران : نشر مرکز .
- 3- حمیدیان ، سعید (1372) ، درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی ، تهران : نشر مرکز ..
- 4- دهخدا ، علی اکبر ، لغت نامه .
- 5- رزمجو، حسین (1381)، قلمرو ادبیات حماسی ایران، تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی .
- 6- زمردی ، حمیرا (1385) ، نقد تطبیقی ادیان و اساطیر ، ، تهران : انتشارات زوار .
- 7- سرامی ، قدمعلی (1368) ، از رنگ گل تا رنج خار ، تهران : انتشارات علمی و فرهنگی .
- 8- صفا ، ذبیح الله (1378) ، حماسه سرایی در ایران ، تهران : انتشارات امیرکبیر .
- 9- عفیفی ، رحیم (1374) ، اساطیر و فرهنگ ایران در نوشته های پهلوی ، تهران : انتشارات توس .
- 10- فردوسی ، ابوالقاسم ، شاهنامه ، تهران : انتشارات سوره .
- 11- فرهنگ نام آوران (1390) ، تهران : نشر طلایی.
- 12- ماسه،هانری(1350)،فردوسی و حماسه ملی ، ترجمه : مهدی روشن ضمیر ، تبریز : انتشارات دانشگاه تبریز .
- 13- متحدین ، ژاله (1381) ، دانش نامه کوچک ایران تهران : انتشارات توس .
- 14- نولدکه ، تئودور (1379) ، حماسه ملی ایران ، ترجمه : بزرگ علوی ، تهران : انتشارات نگاه .